

# کوثر درخشان

مریم راهی

ای آسمان! چه در قلب لاجوردی ات پنهان کرده‌ای؟ آشکار کن.  
ای آسمان! چه در چشمان نیلی ات نهفته‌ای؟ نمایان کن.  
باشد که دیگر روز خورشیدی از نو بتابد بر این گیتی و همه جهان را به یکباره روشن کند.

ای آسمان! برخیز و چون همیشه بر فراز زمین پایست و خاطرات را بازگو تا جماعت زمین تصویر لحظه هدیه نور بر زمین را در ذهن خود مجسم کند؛ آن گونه که ذهنش بدرخشد و هرگز روی تاریکی را نبیند. بگذار جماعت جان‌دار زمین بداند آن لحظه که دینی تکمیل شد و جهانی ستاره‌باران گشت، همگی از آسمان بود.

آسمان همواره می‌گوید که راحتی از پس سختی می‌آید و صبح روشن، از پس یلدای تاریک. آن صبح، امروز بود و آن یلدای تاریک، شبی که چون طوفانی که از کنار دشت می‌گذرد، گذشت.

سختی آن روزها را خدیجه بهتر می‌داند. زنان قریش از او روی برتافتند که چرا همسری محمد امین را پذیرفته است. تنهایی آن روزهای سخت را خدیجه بهتر می‌داند که هیچ کسی را در کنار خود نمی‌دید، جز رسول خدا، و همین حضور طلایی بود که تلخی تمام دشواری‌ها را برای او شیرین‌تر از عسل می‌کرد. حضور رسول خدا در آن روزها، از عذاب یاهوهای کافران می‌کاست و خدیجه می‌توانست لب به سرخی لبخند، زیبا سازد؛ هرچند اندوهی سیاه بر چشمانش نشسته بود.

زنان نابخرد قریش، او را در دریای بی‌کسی خود تنها رها کردند؛ ولی به حکمت آفریدگار حکیم، خدیجه تنها نماند. در هنگامه دردناکی که درد، همه وجود خدیجه را می‌لرزاند و حتی به اشک، مجال جاری شدن نمی‌داد، چشم گشود و دید که خانه‌اش چون پروانه‌ای، خود را به در و دیوار می‌کوبد گویی که از انتظار بی‌قرار شده است.

خدیجه، مبهوت از بی‌قراری سنگ و خاک خانه، ناگهان دید که ساره، آسیه، مریم و کلثوم، سرود تسبیح می‌خوانند و به گردش حلقه زده‌اند. آنان خدیجه را به میلاد نور بشارت دادند، آرام.

سپس چند حورالعین، بر زمین نازل شدند و هر یک با ابریقی سرشار از آب کوثر، به ضیافت میلاد کوثر پیوستند. فرشتگان، سرود سپاس سر دادند و بال‌هایشان را زیر پای مولود خدیجه گسترده.

برای تمثیل و استعاره نیست که آسمان می‌گوید در آن ساعت، نور متولد شد؛ که نور فاطمه، حقیقی است و این سخن پروردگار است که «هذا نور من نوری، اسکنته فی سمائی و خلقته من عظمتی...» این نوری از نور من است که در آسمانم منزلش بخشیده و از عظمتم او را آفریده‌ام.

خداوند یکتا، به فاطمه عشق می‌ورزید و عشق او بر معشوق نورانی‌اش، فرشتگان را نیز واله ساخت. عشق فرشتگان به گرد نور، ساره را، آسیه را، مریم را و کلثوم را نیز با عشق آشنا کرد. کسی که به مطهر دل بندد، به تطهیر می‌رسد و آنان همگی از پاکان بودند.

افسوس که چشمان بی‌فروغ قبیله «تیم» که در آزار دختران شهره بودند و چشمان بی‌فروغ خاندان ابولهب که محمد رسول خدا را ایتز خواندند، برای تماشای شکوه میلاد فاطمه غایب بودند؛ که بازندگان همیشه غایبند.

به پروردگار کعبه قسم در آن روز، آن‌ها که بیدار بودند و بیداری را تکلیف خود می‌دانستند، رستگار شدند و به سعادت رسیدند؛ زیرا راه طولانی و تاریک عمر خود را بر نور ذات فاطمه آویختند.

این نور چیست، کیست که جماعتی از پرتو درخشان آن رستگار می‌شود؟ درست گفت آن که گفت: «فاطمه فاطمه است»؛ ولی آخر کیست این فاطمه؟

چیست راز این همه بزرگی؟ چیست راز این آفرینش لطیف که سرسختانه در برابر ستم می‌ایستد و هرگز روی پُرمردگی را نمی‌بیند؟

چیست راز این نوری که از آسمان است و تنها برای هجده سال در زمین می‌درخشد؟ چیست راز این سفر کوتاه اما جاودان، کسی می‌داند؟  
«أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

